



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ آبان ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۵ ذی الحجه ۱۴۳۳

جلسه: ۲۷

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - نظریه علامیت

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله نظریه علامیت:

عرض کردیم نظریه علامیت از جهت اشکالاتی که به این نظریه شده مشکلی ندارد و ما اشکالات پنج‌گانه وارد شده به این نظریه را پاسخ دادیم. علاوه بر دفع این اشکالات سه دلیل هم می‌توان بر این نظریه اقامه کرد.

دلیل اول:

دلیل اول لغت است یعنی تفسیر وضع به علامیت با کلمات اهل لغت هم سازگار است، به بعضی از کتب لغت که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم از نظر بعضی لغویین حقیقت وضع همان جعل اللفظ علامه^۱ للمعنی است. صاحب لسان العرب اسم را علامت مسمی دانسته و می‌گوید اسم علامت برای مسمی است^۱ و از آن جا که تسمیه همان وضع است معلوم می‌شود وضع همان جعل علامت برای معنی است.

در قاموس، الفاظ علامت برای معانی دانسته شده و اسمی که تعیین کننده مسمی است به عنوان علامت آن قرار داده شده است. در اشعار عرب هم به این مطلب اشاره شده که ابن ابی الحدید شعری را در شرح نهج البلاغه ذکر می‌کند:

«لُعْمَرُکَ مَا الْاَسْمَاءُ الْاَعْلَامَةُ مَنَارًا وَ خَیْرُ الْمَنَارِ اِرْتِفَاعُهَا»^۲

در این شعر این گونه آمده که ما الاسماء الا علامه.

پس وقتی مجموع کلمات ادیبان و اهل لغت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که از دید آنها هم اسم علامت برای معنی است و از آن جا که تسمیه همان وضع است روشن می‌شود که وضع هم در واقع همان جعل و قرار دادن علامت است.

اگر به خاطر داشته باشید یکی از ادله‌ای هم که مرحوم آقای خوبی برای نظریه تعهد ذکر کرد تناسب و سازگاری لغت با تفسیر وضع به تعهد بود که ما آن جا گفتیم در کلمات لغویین چنین چیزی وجود ندارد که وضع را به تعهد معنی کرده باشند اما در مورد علامیت مشاهده کردید که لسان العرب و قاموس که از کتب مورد توجه لغوی می‌باشند وضع را همان علامیت دانسته‌اند.

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۹۷.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۷۰.

سؤال: لغویین در مقام استقصاء موارد استعمال لفظ در معانی بوده و در مقام بیان معنای حقیقی وضع نیستند یعنی آنچه در کتب لغوی ذکر می‌شود هم معانی حقیقیه است و هم معانی مجازیه لذا منظور از کلام لغویین که می‌گویند اسماء علامت برای معانی هستند این است که اسامی در مقام استعمال علامت برای معانی هستند و ربطی به حقیقت وضع که مورد بحث ماست ندارد.

استاد: درست است که اهل لغت موارد استعمال الفاظ را ذکر می‌کنند ولی این که گفتید منظور از کلام لغویین این است که اسماء فقط در مقام استعمال علامت برای معانی می‌باشند نه در مقام وضع، برداشتی است که شما از کلام لغویین دارید ولی معلوم نیست که منظور لغویین هم همین مطلب باشد، نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که کلام لغویین مطلق است و هم مقام وضع را شامل می‌شود و هم مقام استعمال را که در این صورت هم مدعای ما که می‌گوییم وضع همان علامت است ثابت می‌شود.

دلیل دوم:

دلیل دوم از دو مقدمه تشکیل شده است:

مقدمه اول: بین لفظ و اشاره فرقی نیست، یعنی لفظ همانند اشاره است و به حسب واقع تفاوتی بین آنها وجود ندارد، با اشاره یک معنایی فهمانده می‌شود و به مخاطب القاء می‌شود؛ مثلاً وقتی شما به شخصی اشاره می‌کنید برای این است که معنایی را به مخاطب القاء کنید و لفظ هم دقیقاً همین کار را انجام می‌دهد و شاهد بر اینکه لفظ همان اشاره است این است که همان سرایت حسن و قبح معانی به الفاظ در مورد اشارات هم وجود دارد و حسن و قبح معانی به اشارات هم سرایت می‌کند، مثلاً بعضی از اشارات حسن و بعضی دیگر قبیح‌اند که این نشان می‌دهد حسن و قبح از معانی به اشارات هم سرایت می‌کند. پس در مقدمه اول می‌گوییم لفظ مانند اشاره است و همان نقشی که اشاره دارد لفظ هم دارد و بین این دو فرقی نیست.

مقدمه دوم: اشاره قطعاً علامت و نشانه معنی است یعنی با اشاره علامتی به غرض تفهیم معنی محقق می‌شود، عمده در مقدمه دوم، علامت اشاره برای معنی است پس در اینکه اشاره علامت برای معنی است تردیدی نیست؛ مثلاً کسی که لال است و نمی‌تواند تکلم کند و با اشاره مقصود خود را به مخاطب می‌فهماند در واقع دارد علاماتی را که دال بر معنی هستند مورد استفاده قرار می‌دهد، پس اشارات علامت‌اند.

نتیجه: الفاظ هم علامت برای معانی هستند. پس همان گونه که اشاره برای معنی به عنوان علامت اعتبار می‌شود لفظ هم برای معنی به عنوان علامت اعتبار می‌شود.

ان قلت: اشارات علامت هستند ولی علامات اعتباری نیستند و اشاره به عنوان علامت، اعتبار نشده است.

قلت: قطعاً اشارات به عنوان علامت اعتبار شده‌اند یعنی علامت بودن اشارات اعتباری است و شاهد بر این مطلب اختلاف انظار در معنای اشارات است، چون یک اشاره‌ای در یک منطقه یک معنی دارد و همان اشاره در منطقه دیگر معنای

دیگری دارد مثلاً یک اشاره در کشوری معنای خوبی دارد و همان اشاره در کشور دیگر معنای بدی را القاء می‌کند و این خود بهترین دلیل بر اعتباری بودن اشارات است.

دلیل سوم:

روایتی است که به استناد این روایت می‌توانیم لفظ را به عنوان علامت بر معنی قلمداد کنیم، این روایت را صدوق در معانی الاخبار نقل کرده است. عن حسن بن علی بن فضال عن ابيه قال: «سئلت الرضا (ع) عن بسم الله؟ قال: معنی قول القائل بسم الله ای اَسْمُ نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاةَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ فَقُلْتُ: وَ مَا السَّمَةُ؟ قَالَ: الْعَلَامَةُ»^۱.

سند این روایت صحیح است و طریق شیخ صدوق به حسن بن علی بن فضال طریق قابل قبولی است. در این روایت سمة به معنای علامت اخذ شده و امام (ع) در واقع تسمیه را به معنای ایجاد علامیت می‌داند و این نشان می‌دهد که علامیت یک امر اعتباری است نه واقعی چون اگر علامیت واقعی یا ذاتی بود امکان نداشت توسط کسی ایجاد شود پس حقیقت وضع که همان تسمیه است عبارت است از جعل علامیت، سائل هم که از امام (ع) سؤال می‌کند «و ما السمة؟» نمی‌خواهد سؤال از معنای اللفظی آن بکند چون خودش عرب است و به معنای لفظی آن آشنا است بلکه سؤال او از حقیقت تسمیه است که امام (ع) می‌فرماید: حقیقت تسمیه علامت گذاری است. پس روایت هم مساعد این تفسیر از وضع است که وضع جعل لفظ است به عنوان اینکه علامت برای معنی باشد.

ان قلت: استدلال به روایات صحیح نیست چون بر فرض روایت دلالت کند بر اینکه وضع و تسمیه همان اعتبار علامیت است اما این فقط در مورد اسماء و معانی اسمیه قابل طرح است ولی در مورد حروف چنین مطلبی را دلالت نمی‌کند یعنی دلیل اخص از مدعا است چون مدعا مربوط به مطلق وضع است چه در اسماء و چه در حروف و افعال در حالی که دلیل فقط این مطلب را در خصوص اسماء اثبات می‌کند.

قلت:

اولاً: منظور از سمة در این روایت خصوص اسم در مقابل حرف نیست، در روایت سخن از سمة است و سائل از حقیقت تسمیه سؤال می‌کند و تسمیه هم در مورد اسماء صادق است و هم در مورد حروف و افعال، بله تفاوت بین اسم و فعل و حرف روشن است چون اسم معنایی است که نیاز به طرف ندارد ولی حرف نیاز به طرف دارد ولی نیاز به طرف داشتن یا نداشتن تغییری در حقیقت تسمیه ایجاد نمی‌کند و هم در حروف و هم در اسماء، علامت جعل می‌شود و علامتی که برای اسماء جعل می‌شود برای القاء معانی آنها جعل می‌شوند و جعل علامیت برای حروف هم این چنین است مثلاً جعل علامیت برای حرف من برای بیان ابتدائیت است پس اینکه گفته می‌شود این روایت شامل حروف نمی‌شود لذا دلیل اخص از مدعا است تمام نیست.

۱. معانی الاخبار، ص ۳.

ثانیاً: بر فرض که بپذیریم این روایت خصوص اسماء را شامل می‌شود ما از راه ملاک این مطلب را در مورد حروف هم ثابت می‌کنیم یعنی تعدی از مورد روایت به غیر مورد آن به این جهت که حقیقت تسمیه در هر دو یکی است مانعی ندارد. پس اولاً: دلالت لفظی روایت شامل حروف هم می‌شود و روایت به دلالت مطابقیه هم شامل اسماء می‌شود و هم حروف را در بر می‌گیرد و ثانیاً: بر فرض که دلالت مطابقی روایت خصوص اسماء را شامل شود و شامل حروف نشود این مطلب قابل تسری از اسماء به غیر اسماء هم می‌باشد و چون ملاک هر دو یکی است و در هر دو تسمیه است لذا حروف هم علامت برای معانی حرفیه می‌باشند.

بحث جلسه آینده: سه نکته در مورد نظریه علامیت وجود دارد که انشاء الله آنها را در قالب یک تنبیه در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»